

بررسی تطبیقی گفتمان آپارتاید در آفریقای جنوبی سابق با اسرائیل

محمدحسن شیخ‌الاسلامی^۱ - صارم شیراوند^۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۳

تاریخ تصویب: ۹۲/۹/۲۱

چکیده

تحلیل گفتمان به عنوان یکی از روشهای مطالعه‌ی پدیده‌ها در علوم انسانی به چگونگی تأثیر افکار و ایده‌های پروژه‌ی نظاممند بر امور اجتماعی می‌پردازد. هر نظام گفتمانی از سه ویژگی استیلاء، ضدیت و عاملیت برخوردار است و در صدد سیطره بر تمامی ارکان جامعه است تا بتواند حیات خود را بر اساس آن توجیه کند. همچنین زمانی که نظام گفتمانی، قدرت توجیه‌کنندگی خود را از دست می‌دهد نیروهای آن مجموعه‌ی گفتمانی، به صورت خود جوش به باز تعریف آن گفتمان می‌پردازند. مقاله پیش رو قصد دارد در پرتو تجزیه و تحلیل گفتمانی، شباهت‌ها و تفاوت‌های گفتمان آپارتاید در دو سرزمین آفریقای جنوبی و اسرائیل را بررسی کند. براین اساس سوالی که در این پژوهش مطرح شده است این است که چه شباهت‌ها و چه تفاوت‌های بین گفتمان آپارتاید در آفریقای جنوبی و

۱. استادیار و عضو هیأت علمی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه msheikh@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا sareem_26@yahoo.com

اسرائیل وجود دارد؟ فرضیه مقاله این است که در شکل‌گیری گفتمان آپارتاید در هر دو منطقه دو عامل عنصر خارجی و ایدئولوژی و مذهب نقش اساسی را داشته‌اند و از نظر هویت و امنیت در هر دو رژیم شاهد حاکمیت ژئوپلیتیک جنگ هستیم و از طرفی این دو رژیم از نظر نقش ژئوپلیتیک در ماندگاری و ماهیت شکل‌گیری شان به هم تفاوت دارند.

واژگان کلیدی: آپارتاید، آفریقای جنوبی، اسرائیل، تحلیل گفتمان، هویت.

مقدمه

واژه آپارتاید (Apartheid) از نظر لغوی به معنای مجزا و جدا نگهداشتن است و در اصطلاح به معنای نظامی از تبعیض نژادی، مذهبی و قومی و جداسازی اجتماعی می‌باشد که غالباً به وسیله طیف اکثریت (حاکم) نسبت به گروه اقلیت اعمال می‌شود. چنین نظامی غالباً با جداسازی فیزیکی و سرزمینی نژادها و محروم ساختن برخی از نژادها از منافع و خدمات عمومی مورد شناسایی قرار می‌گیرد. آپارتاید بر اشکال از پیش موجود استیلای نژادی در آفریقای جنوبی و مستعمره نشین‌های مهاجران سفیدپوست تا پیش از ۱۹۱۰ بنیان نهاده شد، ولی واژه آپارتاید برای توصیف رژیم خشن و ایدئولوژیک تاسیس شده به وسیله حزب ملی آفریقای جنوبی پس از قدرت‌یابی آن در سال ۱۹۴۸ وضع شد. آپارتاید به معنای تفکیک و جداسازی است که حاصل تلفیق سلطه سیاسی قومی نژادی و جداسازی نابرابر و قهری گروه‌های قومی نژادی به محیط‌های مختلف و یک نظام بهره‌کشی فراگیر نژادی بوده است.

موضوع مورد بحث در این مقاله نسبت هویت و آپارتاید در آفریقای جنوبی و اسرائیل است. هویت‌یابی فرایندی است که طی آن نخبگان سیاسی

تلاش می کنند افراد و گروه‌ها را در متن گفتمان سیاسی مورد علاقه خود جایابی نمایند. همین جا باید اشاره کرد که هویت یابی و جایابی هویت‌ها در هر منظومه گفتمانی قرین شکل‌گیری مرزهای سیاسی است. مرزهای سیاسی باعث می‌شود که استقرار هویت‌ها در فضای سیاسی در برابر غیریت‌های رادیکال معنا و مفهوم بیابد. به عقیده نظریه پردازان گفتمانی شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی-اجتماعی مرهون دو اصل اساسی است: اولاً هویت‌ها کاملاً کامل و سرشار نیستند و ثانیاً در متن، هر هویتی میل و خواستی معطوف به کمال و سرشاری دارد. شناسایی هویت‌ها با این دو ویژگی شور و هیجان لازم را برای حرکت، پوشش و شکل بخشی به جنبش فراهم می‌آورد (Laclau and Mouffe, 1985:256). سوال این پژوهش این است که چه شباهت‌ها و چه تفاوت‌های بین گفتمان آپارتاید در آفریقای جنوبی و اسرائیل وجود دارد؟ فرضیه مقاله این است که در شکل‌گیری گفتمان آپارتاید در هر دو منطقه دو عامل عنصر خارجی و ایدئولوژی و مذهب نقش اساسی را داشته‌اند و از نظر هویت و امنیت در هر دو رژیم شاهد حاکمیت ژئوپلیتیک جنگ هستیم و از طرفی این دو رژیم از نظر نقش ژئوپلیتیک در ماندگاری و ماهیت شکل‌گیری‌شان به هم تفاوت دارند.

در این پژوهش روش مطالعه اولاً تطبیقی است و دو منطقه را با هم بررسی می‌کند یکی در آفریقا و دیگری در خاورمیانه. ثانیاً با عنایت به محوری بودن موضوع هویت در مطالعه تطبیقی آپارتاید رژیم اسرائیل با آفریقای جنوبی، بهترین چهارچوب برای تحلیل این پژوهش تحلیل گفتمان می‌باشد.

بخش اول: چهارچوب نظری گفتمان

در میان نظریات تحلیل گفتمان، نظریه لاکلا و موله از قابلیت ویژه ای در تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی برخوردار است. این قابلیت، در سایه بکارگیری مفاهیمی چون «مفصل‌بندی» به دست آمده‌است. مفصل‌بندی کنشی است که میان عناصر مختلف، مانند مفاهیم، نمادها، رفتارها و مانند آنها چنان رابطه ای ایجاد می‌کند که هویت اولیه آنها دگرگون شده، هویتی جدید بیابند. از این رو هویت یک گفتمان، در اثر رابطه‌ای که از طریق عمل مفصل‌بندی میان عناصر گوناگون به وجود می‌آید، شکل می‌گیرد.

بنابراین، مفصل‌بندی‌های سیاسی هستند که تعیین می‌کنند ما چگونه فکر کنیم و عمل کنیم. در حقیقت سیاست از نظر لاکلا و موفه معنایی عام دارد و «به حالتی باز می‌گردد که ما به طور مدام به شیوه‌ای اجتماع را می‌سازیم که شیوه‌های دیگر را طرد می‌کند» (Jorgensen and Philip, 2002: 36). در واقع مطابق دیدگاه آنها سیاست، سازمان دادن به جامعه به شیوه‌ای خاص است به نحوی که شیوه‌های ممکن دیگر را نفی و طرد می‌سازد. از نظر لاکلا و موفه نشانه‌هایی که وارد حوزه گفتمان می‌شوند، بواسطه مفصل‌بندی به هم جوش می‌خورند و معنایشان حول یک نقطه مرکزی تثبیت می‌شود و هویت خویش را در برابر مجموعه ای از غیریت ها بدست می‌آورند (Laclau: 2002,139).

دو مفهوم دال و مدلول در نظریه لاکلا و موفه دارای نقش کلیدی و اساسی هستند. دال‌ها، نشانه‌ها، مفاهیم و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی هستند که در چهارچوب‌های گفتمانی خاص بر معانی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که دال بر آن صدق می‌کند مدلول نامیده می‌شود. گفتمان یک نظام معنایی منسجم است، که هسته اصلی و مرکزی آن دال برتر می‌باشد که نیروی جاذبه این هسته

مرکزی سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. در واقع در سایه مفصل‌بندی دال‌ها، حول دال مرکزی است که انسجام معنایی حاصل می‌گردد. (Laclau and Mouffe, 1985:112)

باید اذعان داشت، گفتمان‌ها وقتی عینیت یافته به نظر می‌رسند، که امکان تصور جایگزین برای خود را غیر ممکن جلوه دهند و در نتیجه فضای حاکم بر رفتارهای طبیعی به نظر می‌رسد. مفهوم هژمونی در اینجا نقش پیدا می‌کند. ممکن است دیدگاه‌هایی که طبیعی به نظر می‌رسند، عینیت خود را از دست بدهند و مورد چالش و نزاع قرار بگیرند. در مقابل، گذر از نزاع سیاسی به عینیت نیز در شرایط مداخله‌ی هژمونیک ممکن می‌شود که دیدگاه خاص، طبیعی به نظر می‌رسد و غالب می‌شود. (Jorgensen And Philphs, 2002:37).

گفتمان‌ها به خاطر وجود خصومت و وابستگی به غیر متزلزلند. غیر هم شرایط امکان و ایجاد هویت را فراهم می‌آورد و هم آن را تهدید می‌کند و در معرض فروپاشی قرار می‌دهد. بی‌قراری‌ها حوادثی هستند که حاصل رشد خصومت و ظهور غیریت و تکثر در جامعه‌اند، که تأثیری دو سویه دارند: از یک سو هویت‌های موجود را تهدید می‌کنند و از سوی دیگر مبنایی هستند که هویت‌های جدید بر اساس آنها شکل می‌گیرند. تزلزل و بی‌قراری‌ها امکان ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کنند، به عبارتی به موقتی بودن گفتمان‌ها و عینیت‌های اجتماعی اشاره دارد (Laclau:1990,60).

در تحلیل گفتمان، مفاهیم هژمونی و ساختار شکنی دو روی یک سکه می‌باشند. هژمونی موجب نزدیک شدن دالی به مدلولی خاص و ثبات نسبی معنای یک نشانه می‌گردد، اما ساختار شکنی با انتساب مدلول و معنایی متفاوت به آن دال، مدلولی را که گفتمان رقیب به آن دال چسبانده بود دور می‌کند و آن دال را باز تعریف می‌کند و به این ترتیب، هژمونی آن گفتمان را می‌شکند. هژمونی

مفصل‌بندی مشروط عناصر در عرصه‌ای نامعین است و ساختار شکنی عملیاتی است که نشان می‌دهد مداخله هژمونیک خود مشروط و موقتی است و عناصر ممکن بود به گونه‌ای دیگر با هم ترکیب شوند. بنابراین ساختار شکنی عدم تعین را آشکار می‌کند ولی مداخله هژمونیک مفصل‌بندی خاصی را طبیعی می‌سازد (بخشایشی اردستانی، ۱۳۸۸: ۶۵).

توان گفتمان‌ها در تثبیت معنا و هژمونیک شدن، بسته به میزان قدرتی است پشت آنها وجود داشته و از آنها حمایت می‌کند. استیلای یک گفتمان در واقع به نسبت آن با دیگر گفتمان‌ها و میزان و پشتوانه قدرتی که از آن برخوردار است، بستگی دارد (پورسعید، ۱۳۸۳: ۷۲۴). قدرت پشت یک گفتمان به وسیله برجسته سازی، نشانه‌ها را به گونه‌ای خاص معنا می‌کند و با تولید اجماع، آن را در افکار عمومی هژمونیک می‌سازد و دال مرکزی آن را ساختار شکنی کند. قدرت مفهومی است که یک گفتمان برای هژمون شدن و حاکمیت خود بر فضای جامعه، از طریق آن معانی را که با ساختار نظام معانی اش هم خوانی دارد، تثبیت می‌کند.

بخش دوم: شباهت های آپارتاید در آفریقای جنوبی و اسرائیل

آن‌چنان که گذشت، آپارتاید روی اشکال از پیش موجود استیلای نژادی در آفریقای جنوبی و مستمره نشین‌های مهاجران سفید پوست تا پیش از ۱۹۱۰ بنیان نهاده شد. ولی واژه آپارتاید برای توصیف رژیم خشن و ایدئولوژیک تأسیس شده به وسیله حزب ملی پس از قدرت یابی آن در سال ۱۹۴۸ وضع شد. در حقیقت، گفتمان آپارتاید در دو سرزمین آفریقای جنوبی و اسرائیل، براساس فضاهای گفتمانی که روشنفکران اندام‌وار خلق نمودند و خروج عناصر شناور از حوزه گفتمانگونی و مفصل‌بندی آنها حول دال مرکزی نژاد برتر به عنوان گفتمان

هژمون و عینیت یافته در جامعه، مفصل بندی گردید. در این بخش به بررسی شباهت‌های این دوگفتمان که هر یک در یک متن (Context) مکانی متفاوت بوده‌اند پرداخته می‌شود.

۲-۱- نقش عنصر خارجی در شکل‌گیری آپارتاید

عنصر خارجی و نیروهای مهاجر در شکل‌گیری گفتمان آپارتاید در هر دو سرزمین نقش مهم و اساسی را ایفا کرده است. آفریکرها، که سیستم آپارتاید را در آفریقای جنوبی بسط و گسترش دادند و آن را از میان رفتارهای گفتمانی مختلف به گفتمان هژمون مبدل کردند، مهاجران سفید پوستی بودند که اکثراً هلندی و برخی هم آلمانی و فرانسوی بودند و به شاخه‌ای از زبان هلندی موسوم به آفریکانی تکلم می‌کردند. آفریکن‌ها دارای اندیشه‌های شدیداً نژاد پرستانه بودند و به برتری نژادی و اصالت نژاد خود و پستی نژادهای دیگر معتقد بودند. تحت تأثیر همین تفکر، اقدام به مشروعیت‌سازی خود و غیریت‌سازی نژادهای دیگر (سیاهان و رنگین پوستان) که دگر ایدئولوژیک‌شان محسوب می‌شدند، نمودند و با کشیدن مرزهای سیاسی، وحدت خود را ترسیم و هویتی مستقل از دیگر نژادها برای خود را رقم زدند. باید اذعان داشت که گفتمان‌ها همواره ساخته‌هایی سیاسی‌اند و بر اعمال قدرت و خصومت و طرد غیر استوارند، بدینگونه گفتمان‌هایی که جامعه را می‌سازند و نظام بخش فهم انسان از جهان هستند، بر ساخته‌هایی ذاتاً سیاسی هستند. مفصل بندی‌های سیاسی تعیین می‌کنند که چگونه اندیشیده شود، چگونه عمل گردد و بدین شکل جامعه شکل می‌گیرد (Laclau, 1990: 39).

سفید پوستان مهاجر در آفریقای جنوبی، با مفصل بندی و مرز بندی‌های

سیاسی، جامعه‌ای را ساختند که در آن، با حاشیه‌رانی نژادهای دیگر، گفتمان آپارتاید با تکیه بر زور و سلطه به عنوان گفتمان هژمون در جامعه عینیت یافت. آن جا بود که با طرد و سرکوب غیرسفید، با توسل به سلطه و زور، جامعه را به نحوی مبتنی بر اندیشه‌های روشنفکران انداموار، شکل داد (Norval, 1998: 45).

در اسرائیل هم وضع اینگونه است، عامل اصلی در مفصل‌بندی آپارتاید، یهودیان مهاجری هستند که با حمایت قدرت‌های بزرگ، گفتمان آپارتاید را مفصل‌بندی کرده‌اند و طی آن غیر یهودیان به شدت سرکوب و طرد شده و جامعه‌ای بر اساس نظام و قوانین آپارتاید شکل گرفته است. در واقع دو عامل زمین و سیاست تغییر بافت جمعیت، بعنوان انگیزه اصلی اسرائیل برای پیشبرد اهداف خود، عمل کرده‌است. آنچه باعث توفیق صهیونیست‌ها در هژمون شدن گفتمان آپارتاید شده است، درصد اراضی اشغال شده در اوایل شروع فعالیت صهیونیست‌ها و میزان جذب و اسکان مهاجران یهود در این سرزمین خلاصه می‌شود (کوئیگی، ۱۳۷۲: ۱۰۳). مهاجران در این دو سرزمین، با اتکا به قدرت، به تثبیت معانی مورد نظر نظام معنایی که مد نظر داشتند، مبادرت نمودند و از سوی دیگر با حاشیه‌رانی، معانی رقیب را طرد نمودند. چرا که برای هژمون شدن یک گفتمان و تولید اجماع، وجود قدرت الزامی است و در واقع گفتمان هژمون از طریق آن معانی را که با ساختار نظام معنایی اش همخوانی دارد تثبیت می‌کند (Howarth, 2000: 110).

در جامعه عینیت یافته در این دو سرزمین، دولت به عنوان کارگزار اینگونه ساختار معنایی، ماهیتی غیر بومی داشت. بدین معنا که هر دو دولت تشکیل شده دولت مهاجر محسوب می‌شوند که عنصر خارجی (مهاجران) در

تشکیل آن نقش مهم و عمده ای را ایفا کرده است. درحقیقت، اسرائیل و آفریقای جنوبی دوران آپارتاید، به نوعی جامعه اسکان یافتگان محسوب می شوند و نه حتی مهاجران، چرا که در نتیجه فعالیت‌های استعماری دولتی استقرار یافته‌اند و جدال بین اسکان یافتگان و بومیان فصل ممیز و برجسته این دو جامعه محسوب می‌شود. این جدال و تنازع، ساختار کلی جامعه، سیاست و اقتصاد دولت‌های حاکم را تشکیل می‌دهد و منجر به ایجاد ساختار خشنی از قدرت گردیده است. از طرفی در جامعه اسرائیل بر خلاف آفریقای جنوبی، تنوع قومی که در قالب قومیت‌ها، فرهنگها و نگرش‌های گوناگون مذهبی تجلی پیدا کرده، باعث بروز شکافهای اجتماعی در این جامعه گردیده است.

۲-۲- نقش ایدئولوژی مذهبی در تکوین نظام آپارتاید

این مفهوم، مفهوم مهمی است که هم در آفریقای جنوبی و هم اسرائیل نقش اساسی را در مطرح شدن فضاهاى گفتمانی، در عرصه منظومه فکری آفریقای جنوبی و اسرائیل ایفا کرده است. تحت تأثیر این عنصر می‌توان روند جاگیری و پاگیری گفتمان آپارتاید را در دو کشور مشاهده کرد.

در شکل‌گیری آپارتاید در آفریقای جنوبی مذهب مسیحیت نقش مهمی را ایفا کرد. آفریکنرها به کلیسای اصلاح شده هلند، که فرقه‌ای پروتستان بود تعلق داشتند. از اعتقادات راسخ آنها این بود که دقیقاً پیرو راهی هستند که خداوند مقرر کرده است و بر این اساس مقدر است که نژادها جدا از هم نگه داشته شوند و نژاد سفید باید بر همه نژادها فرمانروایی کند (مارتین، ۱۳۸۶: ۱۴).

شکل‌گیری گفتمان آپارتاید در آفریقای جنوبی، تحت تأثیر الهیات کالونیستی بود که نقشی روشن‌فکرانه از فضای جدید ایجاد می‌کرد. در افق الهیات کالونیستی دو نکته مهم وجود دارد، نکته اول در غیریت‌سازی است

که کم و بیش بازتابی از وضعیت نوینی بود که آفریقای جنوبی باید جایگاه خود را در آن می‌یافت. دومین نکته تأکید این الهیات بر حاکمیت مستقل هر نژاد در قلمرو و حوزه جغرافیایی خود بود. بر اساس نگرش مسیحی، تقسیم آدمیان به دولتها و قلمروهای مستقل، ریشه در خواست خداوند داشته و دارد؛ بر این اساس بشر محکوم به پذیرش حاکمیت خداوند است و در پرتو آن قرار می‌گیرد، اما از نظر جغرافیایی تفکیک و تمایز هر قوم و نژاد اصلی اساسی به حساب می‌آید (Norval, 1998: 68). به همین علت الهیات کالونیستی ادبیات تقسیم و تفکیک قلمروها و نژادها را بسط می‌داد و از معتقدان به مذهب می‌خواست تا در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی این تمایز و تفکیک را رعایت نمایند. در مجموع باید گفت که مسیحیت در ارائه برنامه‌های آموزشی مدرسه‌ها و آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها نقش موثر داشت به گونه‌ای که هر نژادی باید مطابق ظرفیت‌ها و درون قلمرو خود شیوه زندگی‌اش را تنظیم می‌کرد (رنزبرگ، ۱۳۶۸: ۱۱۹-۱۱۸).

در اسرائیل، مفصل بندی گفتمان آپارتاید، از طریق اتکا به دین یهود و آموزه‌های یهودیت صورت گرفته است. صهیونیسم سیاسی با رویکردی ساختمندگرایانه، و ترکیب التقاطی «ناسیونالیسم یهودی» بر مبنای عامل دین شکل گرفت که بر اساس آن، در شکل ناسیونالیسم، دیدی سکولار را ترویج می‌کرد و یهودیان را نژاد برتر می‌دانست، اما در عین حال، یهودیت را صفت توأمان دین و ناسیونالیسم قلمداد می‌کرد؛ یعنی فهمی ویژه از ناسیونالیسم که بر پایه دین و قومیت استوار است. فهمی که باعث شد جامعه اسرائیل نمونه‌ای از پیوند رویکرد افراطی ناسیونالیسم با رویکردی بنیادگرایانه دینی باشد (شیردل، ۱۳۸۷: ۲۲۷).

یهودیان به دلیل ادراک خود از مفهوم ملت و دریافت دیگران از این مفهوم، مدعی تشکیل یک ملت هستند. اما نکته مهمی که نباید از آن غافل گردید این است که عامل پیوند دهنده یهودیان، مذهب است و نه ملیت. زیرا در دولت اسرائیل، یهودی که مذهب دیگر جز مذهب یهودیت را برگزیند، دیگر یهودی نیست. (کوئیگی، ۱۳۷۲: ۱۸۴). برداشت یهودیان از دین بسیار متعصبانه و شدیدتر از آپارتاید آفریقای جنوبی است. آنان اندیشه‌های دینی یهود را در قالب یک ایدئولوژی قومی و نژادی متأثر از اندیشه‌های قومی اروپا در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، سامان دادند و چارچوب این ایدئولوژی را در کنفرانس بال با اعلام ده فرمان صهیونیستی (متأثر از ده فرمان موسی) بیان کردند که بر اساس فرمان اول آن، یهودیت فقط یک دین نیست، بلکه جنبه نژادی و قومی دارد (شیردل، ۱۳۸۷: ۲۲۸).

بطور کلی، در افق گفتمانی صهیونیسم دو نکته مهم وجود دارد که هر دو برگرفته از دو مفهوم در کتاب مقدس است: نخستین نکته در غیریت سازی است که بازتابی از اندیشه‌ی نخست زادگی و قوم برگزیده است. بر این اساس بازگشت قوم برگزیده و تشکیل یک دولت یهود، ناشی از عملکرد عقل بشری نیست و این ریشه در خواست خداوند دارد و پایه اصلی استدلال و اعتقاد رهبران سیاسی و فکری اسرائیل را در مورد تعلق فلسطین به یهودیان تشکیل می دهد. هویت بر این اساس، مرزبندی با اغیار نیز هست و در تعریف دینی از هویت یهودی، این اغیار هم در دوره کتاب مقدس و هم در جامعه فعلی اسرائیل، غیر یهودیان به طور عام و اعراب به طور خاص را شامل می شود. امری که باعث توجیه خشونت و عدم مدارا با اعراب (حتی اعراب شهروند اسرائیل) و توجیه نابرابری و بی عدالتی در حق شهروندان ۱۸ درصدی اعراب اسرائیل می شود.

دومین نکته تاکید بر حق تاریخی و تعلق سرزمین فلسطین به قوم یهود است. بر این اساس ساکنان اصلی فلسطین یهودیان قلمداد شده و غیر یهودیان هیچ گونه حق مالکیتی نسبت به این سرزمین ندارند و وارثان اصلی فلسطین یهودیان هستند (Orlinsky, 1971: 9-56).

عامل ایدئولوژی و مذهب در شکل گیری آپارتاید در هر دو سرزمین در قالب فضاهای گفتمانی و به کارگیری واژه‌ها، ادبیات و گسترش آنها نقش حیاتی و مهمی را ایفا کرده است.

۲-۳- امنیت و هویت دوران سلطه آپارتاید (حاکمیت ژئوپلیتیک جنگ)

از نظر تاریخی آپارتاید بر ترس سفید پوستان از سیاهان و رنگین پوستان استوار بود و هر جا سیاه پوستان وجود داشتند، دگر ایدئولوژیک سفید پوستان تعریف می‌شدند و در رده غیر و دشمن قرار می‌گرفت. برای آفریقای جنوبی جنگ سرد فرصتی برای استفاده از منازعات قدرت‌های جهانی بین کمونیسم و غرب، و وسیله‌ای برای تضعیف مخالفت‌های داخلی و خارجی بود و تلاش می‌کرد که اقدامات ضد آپارتایدی را منزوی کند تا فعالیت‌های خود را در سطح بین‌المللی و جهانی موجه جلوه دهد. در واقع کلید سیاست حکومت آفریقای جنوبی ضدیت با کمونیسم بود و برای ادامه این سیاست، از کشورهای غربی انتظار داشت تا برای مقاومت در مقابل مخالفان تحت حمایت کمونیست‌ها، نیازهای گوناگونش را بر آورده نمایند. در مقابل، آفریقای جنوبی وظیفه خود می‌دانست که در سراسر جهان در کنار غرب، به دفاع از مناطق تمدن غرب بپردازد. سیاست‌های آفریقای جنوبی در طول دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ بر منازعه میان آپارتاید و بلوک ضد آپارتاید مبتنی بود. (Westad, 2005: 207).

خشونت بهترین واژه ای است که فضای موجود بین آفریقای جنوبی و همسایگان خود را در دوره پیش از سال ۱۹۹۴ توضیح می دهد (Dubeulekauni, 1997:1). در پایان دهه ۱۹۷۰ آفریقای جنوبی از قدرت نظامی برای کنترل منطقه استفاده کرد. این استراتژی شامل تلاش برای تضعیف جنبش‌های مخالف کشورهای همسایه و ایجاد اعتصابات فعال به منظور بی ثبات سازی و نابودی حکومت‌های منطقه بود. با تشکیل خط مقدم و تقویت جنبش ضد آپارتاید از سال ۱۹۷۵ سیاست خارجی آفریقای جنوبی امنیت محور شد. پس از این تاریخ، حکومت آفریقای جنوبی خود را بخش طبیعی از غرب و مشترک در ارزش‌ها، سیستم اقتصادی، مسایل امنیتی و هم‌چنین پلی میان آفریقا و غرب (جهان سفید) تصور می‌کرد (Barber and Barnet, 1990: 6). آفریقای جنوبی در این دوران به بهانه مبارزه با کمونیسم، در منطقه به صورت مستقیم دخالت می‌کرد. تا قبل از خروج پرتغال از آفریقا، سیاست خارجی آفریقای جنوبی عبارت بود از عدم انزوا، همکاری با غرب، تقویت همکاری با دولت‌های ضد کمونیستی و سازمان‌های بین‌المللی با تأکید بر تجارت بین‌المللی. اما پس از خروج پرتغال از جنوب آفریقا، استراتژی‌های آفریقای جنوبی به شکل نظامی، توسعه طلبی و فشارهای اقتصادی در جنوب آفریقا تحت عنوان استراتژی کامل در جهت بی ثبات سازی منطقه اعمال می‌شد (Crawford, 1995:2). براین اساس، آفریقای جنوبی به عنوان مهاجم و توسعه طلب، علیه جنوب آفریقا عمل کرد و استراتژی حمله تمام عیار را علیه همسایگانش بکار برد (Wood and Ronald, 1997: 2).

این استراتژی برای استفاده از تمام ابزارهای موجود در جهت حمایت از حیثیت آپارتاید و آفریکنها بود. با این اقدام، اوضاع به شدت به سوی نظامی

گری و افزایش شمار نظامیان آفریقای جنوبی از ۵۶ هزار نفر در سال ۱۹۷۵ به ۲۵۰ هزار نفر در سال ۱۹۸۷ رسید (Schraeder, 2001: 250). این کشور با استفاده از برتری نظامی تلاش می‌کرد تا اهداف خود را در سیاست خارجی تحقق بخشد. و از اقلیت سفید پوست حمایت کند (Dube, 2003: 2)

سیاست خارجی خشونت‌آمیز آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید، بر اساس سیاست‌های جنگ سرد مبتنی بود و دموکراسی و حقوق بشر در آن محلی از اعراب نداشت و حکومت وقت در سیاست خارجی بازی با حاصل جمع صفر را پیگیری می‌نمود. (Alden, 2003: 113).

در اسرائیل هم در عرصه داخلی و خارجی این خشونت، توسعه طلبی و بحران ساختاری و محدودیت دیده می‌شود. در حقیقت دوگانگی‌ای در سیاست خارجی اسرائیل حاکم است که باید بدان توجه نمود. اسرائیل از یک سو توسعه طلب است و همواره در جهت توسعه و گسترش مرزهای سرزمینی، قدرت و امنیت خویش در جنگ‌ها و تنازعات منطقه‌ای وارد شده است. از سوی دیگر، اسرائیل آسیب پذیرترین محیط امنیتی را دارد. محیط منازعه‌آمیز منطقه‌ای که اسرائیل در آن قرار گرفته به همراه وجود روابط استراتژیک با آمریکا و حمایت‌های اقتصادی و سیاسی این کشور از اسرائیل، بحث مهمی در بررسی سیاست خارجی این کشور است (Hinnebusch, 2003). استراتژی اسرائیل در انطباق خویش با مشکلات منطقه‌ای از جمله وجود معارضان عرب و توجه به قدرت‌های بین‌المللی منجر به ظهور یک سیاست نظامی محور تهاجمی گردیده است، و سیاست خارجی اسرائیل را به سیاستی دفاعی-امنیتی تبدیل کرده است. این دوگانگی در سیاست خارجی اسرائیل بدان منجر شده است که اسرائیل

همواره عوامل امنیتی را محور اصلی چهارچوب سیاست خارجی خود بداند.

اسرائیل از زمان تاسیس تا کنون با بحران امنیتی روبرو بوده و دغدغه بقاء داشته است. براین اساس، برای غلبه بر بحران امنیتی خود استراتژی‌های مختلفی را در پیش گرفته که عبارتند از:

۱- استراتژی اتحاد با قدرت های بزرگ

۲- استراتژی دسترسی به قدرت و توان برتر

۳- استراتژی توسعه سرزمینی و ایجاد مناطق حائل

۴- استراتژی صلح با همسایگان

گرچه این استراتژی‌ها با موفقیت به اجرا در آمده، ولی هدف اسرائیل را که غلبه بر عوامل ایجاد کننده بحران امنیتی و دسترسی به وضعیت عاری از تهدید بوده، تحقق نبخشیده است. علت این امر این است که فرایند دولت‌سازی اسرائیل فرایندی منحصر به فرد است. هنگامی که بنیان‌گذاران اسرائیل تصمیم به تأسیس دولت گرفتند هیچ یک از عناصر سازنده دولت (جمعیت، سرزمین، حکومت، حاکمیت) را در اختیار نداشتند. آن‌ها به صورت ارادی و بر اساس طرحی از پیش تعیین شده و با استفاده از زور کوشیدند این عناصر را فراهم آورند. از این رو اسرائیل ماهیتی مصنوعی و تحمیلی دارد. مصنوعی و تحمیلی بودن اسرائیل علت اصلی بحران امنیتی این دولت بوده است. این ویژگی انسجام درونی اسرائیل و امکان انطباق و سازگاری آن با محیط و دولت‌های دیگر را محدود ساخته است. بر این اساس این دولت هم از درون و هم از بیرون با مشکلات و مسائل اساسی روبرو بوده که این دولت را با بحران امنیتی روبرو کرده‌اند. از این رو استراتژی‌های امنیتی اسرائیل که ویژگی مصنوعی و تحمیلی بودن آن را نادیده گرفته‌اند در غلبه بر بحران‌های امنیتی ناکام مانده‌اند (قاسمی، ۱۳۸۰: ۳).

یکی از نقاط ضعف عمده اسرائیل، کمی عمق استراتژیک طبیعی و داشتن مرزهای آسیب‌پذیر و طولانی با همسایگان نه چندان دوست است. بنابراین در همان آغاز اسرائیلی‌ها تصمیم گرفتند که اگر جنگی به وقوع بپیوندد، این جنگ باید در قلمرو دشمن باشد. در نتیجه عملیات جنگی اسرائیل بر مبنای تاکید بر اقدامات انتقام‌جویانه، پیش‌گیرانه و غافل‌گیرانه استوار است (Cohen and et al, 1998:48).

توجه بیش از حد به امنیت احساس اکثر اسرائیلی‌هاست که همیشه خود را در محاصره دشمن می‌بینند (Aharoni, 1998:129). چهار عامل تعیین‌کننده دکتترین امنیتی اسرائیل که از اوایل دهه ۱۹۵۰، همچنان پا بر جا بوده است، عبارتند از:

۱- نابرابری در منابع ملی اعراب و اسرائیل به ویژه از لحاظ قلمرو، نیروی انسانی و در آمد ملی، مانع از پایان دادن درگیری از راه نظامی توسط اسرائیل است. بنابراین اسرائیل باید کشور حافظ وضع موجود سیاسی و قلمرویی باشد و هدف اصلی اسرائیل دفاع در برابر جهان عرب چالش‌گر باشد.

۲- جدی‌ترین تهدید علیه بقای اسرائیل حمله غافل‌گیرانه و هماهنگ شده اعراب است؛ اسرائیل همواره باید توانایی دفاع از خود را تحت بدترین شرایط و سناریوی ممکن داشته باشد.

۳- دکتترین امنیت ملی اسرائیلی بر سه پایه ی بازدارندگی، هشدار استراتژیک (یا هر تحولی که بقایش را تهدید کند)، و قدرت تصمیم (توانایی کسب پیروزی قاطع در شرایطی که بازدارندگی با شکست مواجه شود) استوار است. به منظور عملیاتی کردن این دکتترین دو راه در نظر گرفته شده است: یک) توانمند سازی و ظرفیت‌سازی لازم برای هشدار استراتژیک و پاسخ سریع به

تهدیدهای خارجی دادن. دوم) برای رسیدن به پیروزی قاطع در کوتاه‌ترین زمان ممکن باید توانایی ابتکار عمل در آغاز جنگ‌ها و نبردها افزایش یابد- Bar) (Joseph, 2001: 2-3).

اسرائیل نشان داده است که خوی جنگ افروزی و توسعه طلبی سیری ناپذیری دارد. سیاستمداران صهیونیست معتقد به تصفیه نژادهای غیر یهودی در فلسطین هستند، چرا که یکی از اصول ثابت و اساسی این رژیم برتری نژادی یهود، بر نژادهای دیگر است، در حقیقت اگر مسئله نژاد پرستی و توسعه طلبی در میان نبود و فقط سه میلیون یهودی می‌خواستند در کنار ملل عرب زندگی صلح آمیزی داشته باشند، بحران موجود مدت‌ها پیش فرو کش کرده بود و موضوع تخلیه اراضی و مشکل آوارگان فلسطینی به آسانی حل می‌شد (گیلور، ۱۳۵۴: ۶).

همچون آفریقای جنوبی سابق، خشونت بهترین واژه ای است که فضای موجود بین اسرائیل و همسایگانش را توصیف می‌نماید. تهاجم گسترده به جنوب لبنان ثابت کرد یکی از موارد قابل ذکر است. سیاست داخلی اسرائیل همچون رژیم آپارتاید، نژاد پرستی همراه با خوی استعماری، و سیاست خارجی این رژیم را توسعه طلبی و روش‌های اعمال این سیاست را تروریسم دولتی تشکیل می‌دهد. بنیانگذاران اسرائیل سرزمین فلسطین را برای یهودیان بسیار کوچک می‌دانند. آنان درصددند که باقیمانده یهودیان را از سراسر جهان به فلسطین اشغالی بیاورند. اما سرزمین محدود فلسطین پاسخگوی نیازهای نامحدود صهیونیست‌های زیاد طلب نیست. سردمداران این رژیم نتوانسته‌اند سیاست توسعه طلبی‌شان را پنهان کنند؛ از جمله «بن گورین» از بنیان اصلی اسرائیل در یک سخنرانی خطاب به دانشجویان اسرائیل گفت: این نقشه، نقشه کشور ما نیست. ما نقشه دیگری داریم که شما جوانان و دانشجویان مدارس اسرائیل

باید آن را تحقق بخشید. ملت اسرائیل باید قلمرو خود را از فرات تانیل توسعه دهد (ایوانف، ۱۳۷۷: ۱۴).

۲-۴- نقش روشنفکران اندام‌وار در مفصل‌بندی گفتمان آپارتاید

روشنفکر پدید آورنده رژیم گفتمانی حقیقت و به تبع آن تولید کننده و باز تولید کننده هویت‌هاست. در هر دو رژیم روشنفکران اندام‌وار مجموعه‌ای از حوادث، عناصر، اشیا، کدها و عقاید را از نو تعریف نموده‌اند و آنها را در یک سیستم معنادار سیاسی بهم پیوند داده‌اند. در واقع روشنفکران اندام‌وار در هر دو سرزمین، ضمن شالوده‌شکنی نظام حاکم به خلق و تولید نظام‌های گفتمانی جدید دوشادوش مردم و با الهام از آنها اقدام کرده‌اند و اینگونه به خلق نظام‌های هویتی مد نظر خود مبادرت نموده‌اند. باید به این نکته اذعان داشت مهم‌ترین دلیل هژمون شدن گفتمان آپارتاید موفقیت روشنفکران آفریکنر و یهود در پی‌بندی تعداد بیشماری از نیروهای اجتماعی در درون فضاها گفتمانی خود بود. روشنفکران نظام آپارتاید در هر دو منطقه به عنوان استراتژیست‌های قدرت برای تدوین «خود»، مجموعه‌ای از افراد و نیروهایی را که قابل تقلیل به سطح نظام گفتمانی‌شان نبودند و در واقع در ساحت گفتمان آپارتاید نزول نکرده بودند به حوزه سرکوب و حذف و غیریت طرد کرده‌اند.

روشنفکران یهود و آفریکنر، نقشی کلیدی در گونه‌ای تازه از کنترل اجتماعی (آپارتاید) داشته‌اند و از راه کمک به حکومت در مؤثرتر کردن ابزارهای کنترل غیرها، با حربه دانش و آگاهی توانسته‌اند در متن جامعه آفریقای جنوبی و اسرائیل موقعیت اجتماعی خود را برجسته سازند. عمده‌ترین کار روشنفکران اندام‌وار آفریکنر و یهود، وحدت و نظم بخشیدن به امور طبیعی و فرهنگی جامعه

بوده است. آنها این کار را از طریق تمرکز بر آنچه از گذشته دریافت کرده و از طریق تلاش در جهت سیستمی و عقلانی کردن میراث فکری و فرهنگی تدبیر نموده‌اند. در هر دو جامعه روشنفکران در تلاش خود برای نظم بخشیدن رژیم حقیقتی که بر ساخته‌اند، کوشش نموده‌اند با تحریف اخلاقی و فکری و با شناسایی از شکل افتادگی نهادی، موانع فرهنگی و ساختاری را برای مفصل بندی گفتمان مورد نظر خود از بین برده و تناقض‌های نظری و تضادهای ساختاری را حل و رفع نموده‌اند (موثقی، ۱۳۷۹: ۲۰۳).

از جمله این روشنفکران در آفریقای جنوبی می‌توان به جفری کرانچه اشاره داشت. او با توجه به «متن» و وضعیت حاکم بر آفریقای جنوبی نژاد سفید را در برابر نژاد های دیگر قرار داد. او معتقد به عدالت ورزی در حق سفید پوستان بود. بر این اساس باور به جدایی نژادی و برتری نژادی سفید پوستان معتقد بود و برتری نژاد سفید باید در تمام حالات و شرایط بر دیگران حفظ می شد. از نظر کرانچه عدالت به این معنا بود که هر نژاد در قلمرو خود جداگانه قرار گیرد و آرزوهای آنها شناسایی و ظرفیت توسعه آنها در حیطه قلمروشان مشخص شود و در چهارچوب همین قلمرو به ذوق و قریحه و استعداد خود پاسخ دهند. او جامعه را به چند نژاد تقسیم کرده بود: نژاد سفید، سیاه، دورگه ها و هندیان. این وضعیت از نظر کرانچه عین عدالت جلوه می نمود (Norval, 1998: 80-90). از روشنفکران دیگر می‌توان به اچ جی استوکر اشاره کرد که با اعتقاد به تنازع جهان بینی‌ها، به غیریت‌سازی و حاکمیت مستقل هر نژاد در قلمرو و حوزه جغرافیای خود بر اساس نگرش الهیات کالونیستی معتقد بود. بر اساس این نگرش، تقسیم آدمیان به دولت‌ها و قلمروهای مستقل ناشی از عملکرد عقل بشری نیست و این موضوع ریشه در درخواست خداوند داشته و

دارد. بنابراین بشر محکوم به پذیرش خداوندی است و در پرتو آن قرار می‌گیرد. اما در نظر جغرافیایی تفکیک و تمایز هر قوم و نژاد اصلی اساسی به حساب می‌آید (Norval, 1998:68).

از جمله روشنفکران اندام‌وار یهود می‌توان به تئودور هرتسل و ژابوتینسکی اشاره نمود. هرتسل در قالب گفتمان ناسیونالیسم سیاسی دو نکته مهم در مفصل بندی گفتمان آپارتاید مطرح می‌کند:

نخستین نکته در غیریت‌سازی است که بازتابی از اندیشه نخست‌زادگی و قوم برگزیده است. بر این اساس بازگشت قوم برگزیده و تشکیل یک دولت یهود، ناشی از عملکرد عقل بشری نیست و این ریشه در خواست خداوند داشته و دارد و پایه اصلی استدلال و اعتقاد رهبران سیاسی و فکری اسرائیل را در مورد تعلق فلسطین به یهودیان تشکیل می‌دهد. دومین نکته تاکید بر حق تاریخی و تعلق سرزمین فلسطین به قوم یهود است. بر این اساس ساکنان اصلی فلسطین یهودیان قلمداد شده و غیر یهودیان هیچ‌گونه حق مالکیتی نسبت به این سرزمین ندارند و وارثان اصلی فلسطین یهودیان هستند (Orlinsky, 1971:9-56). ژابوتینسکی هم یکی از روشنفکران اندام‌واری است که به اصل وحدت ملی و هم‌چنین ارزش و اهمیت افراد در سطح ملی معتقد بود و لذا به کرات اظهار می‌داشت که: افراد می‌باید آمال و اهداف شخصی خود را در چهارچوب ایده‌آل‌های ملی قرار دهند. ژابوتینسکی به دموکراسی و تحقق آن پس از پیاده شده اهداف صهیونیستی در چهارچوب مذهب یهود معتقد بود و با نقد دیدگاه‌های مخالف، از دموکراسی به آن معنایی که خود درک کرده بود دفاع می‌کرد. در اندیشه ژابوتینسکی ملت یهود نقش اصلی را بازی می‌کند. نتیجه آن‌که ایدئولوژی او از این نظر کاملاً صبغه

ناسیونالیسم یهودی داشته و تمامی ویژگی‌های آن و از آن جمله نژاد پرستی را دارا می باشد (افتخاری، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۳).

بخش سوم: تفاوت‌های گفتمان آپارتاید در آفریقای جنوبی و اسرائیل

در سال‌های اخیر، تعداد افرادی که اسرائیل را رژیم نژاد پرست (آپارتاید) تحلیل کرده‌اند هر روزه افزایش یافته است. در این بخش به بررسی تفاوت‌ها و اختلافات گفتمان آپارتاید در این دو سرزمین پرداخته شود. از جمله این تفاوت‌ها می توان این دو عامل عمده اشاره کرد.

۳-۱- نقش ژئوپلیتیک در ماندگاری گفتمان آپارتاید

مک فارلین می‌نویسد که اگرچه پایان جنگ سرد فروپاشی نظام دو قطبی به معنای کاهش زوال فعالیت ابرقدرت‌ها در جهان سوم می‌باشد، اما در جهان مناطقی هست که هر ابرقدرت می‌تواند درگیری مداوم خود و در آن و اختصاص منابع برای آن را توجیه کند. پس از دوران جنگ سرد، جهان سوم سه منطقه رادر برمی گرفته است:

۱. مناطق که در آن منافع عینی ابرقدرت‌ها با یکدیگر هم‌پوشی دارد (برای مثال همچون خاورمیانه)

۲. مناطقی که در آن یک ابرقدرت دیگر دارای منافع قوی نابرابر است و در واقع نوعی حیاط خلوت و حوزه استحفاظی محسوب می‌شود. (مثل آمریکای مرکزی برای آمریکا).

۳. مناطقی که در آن هیچ یک از ابرقدرت‌ها دارای منافع عینی مسلم نیستند و در آنجا باهم رقابت و کشمکش آنچنانی ندارند (مثل مناطق صحرایی)

آفریقا). منطقه سوم توسط همه ابرقدرت‌ها نادیده گرفته شده و منطقه دوم قلمرو یک ابرقدرت خواهد شد. گرچه جنبه ایدئولوژیک کشمکش میان ابرقدرت‌ها در منطقه نخست در حال از بین رفتن است اما هم‌پوشی منافع به معنای تداوم درگیر شدن آنها در آن است (Macfarlane, 1991: 25-144). با این پیش زمینه‌ای که گفته شد به بررسی دو منطقه آفریقا و خاورمیانه پرداخته می‌شود تا جایگاه هریک و میزان تاثیر آن در ماندگاری گفتمان آپارتاید بررسی گردد.

آپارتاید آفریقای جنوبی معلول فضا و زمانه جنگ سرد بود. ایده جنگ سرد و مبارزه همه جانبه با کمونیسم، نیازمند یک دگر ایدئولوژیک بود تا نظامی-گری و خشونت آفریقای جنوبی را توجیه کند (Pillay, 2004: 200).

در طول دوران جنگ سرد آفریقای جنوبی (آپارتاید) علیه شوروی و اقمار آن و بلوک سیاه که به سمت شوروی گرایش داشتند، عمل می‌کرد. این حالت، باعث برافروخته شدن جنگ‌های وکالتی در جنوب آفریقا گردیده بود و در این میان رژیم آپارتاید که از حمایت کامل غرب و آمریکا برخوردار بود در منطقه یکه تازی می‌کرد. اما بعد از جنگ سرد، یکی از فوری‌ترین تاثیراتی که خود را نشان داد، پایان دادن به جنگ‌های وکالتی بود، زیرا اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک آفریقا کاهش یافت و رقابت‌های ایدئولوژیک نیز از بین رفت. در نتیجه منابع خارجی برای تداوم جنگ‌ها کاهش یافت. در حقیقت پایان جنگ سرد به معنای پایان آپارتاید تلقی می‌شود، چون با پایان این دوران، نقش آفریقا در نظم بین‌المللی سیاسی و اقتصادی بیشتر حاشیه‌ای شد و کمک‌های خارجی با این تنزل استراتژیک کاهش یافت (Habereson, 1995: 14). بنابراین، مذاکرات بین‌کنگره ملی آفریقا و دولت حاکم در آفریقای جنوبی شدت بیشتری به خود گرفت، زیرا

کنگره ملی آفریقا با از دست دادن تجهیزات نظامی از مسکو، مجبور شد تا مذاکرات را در رأس برنامه‌های خود قرار دهد. با کاهش منازعات بین شرق و غرب، بسیاری از گروه‌ها و نهضت‌ها و همچنین دولت‌ها حمایت‌های مالی و نظامی خود را از دست دادند. فرایند در حال گسترش دموکراسی‌گرایی به منازعات آفریقای جنوبی هم از این فرایند مستثنا نبود. با این وضعیت، حکومت آپارتاید هم نمی‌توانست برای مدت زیادی از حمایت تلویحی غرب برخوردار باشد. دولت حاکم دریافت که تهدید به تحریم اکنون بسیار جدی است. در نتیجه مذاکرات در آفریقای جنوبی شدت بیشتری به خود گرفت (Thomson, 2000: 152)

بافروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فرو ریختن دیوار برلین عصر جدیدی در روابط بین‌الملل شروع شد که تأثیرات زیادی بر سیستم جهانی داشت. رئیس جمهور آمریکا عصر جدید را نظم نوین جهانی نامید، که در آن آمریکا به‌عنوان تنها و مهم‌ترین قدرت شکل دهنده نظام جهانی بود. در این فرایند آفریقا نیز از تأثیرات ساختار بین‌الملل درامان نماند، به نحوی که از یک طرف در اوایل این دهه بسیاری از سیاستگذاران این قاره که متکی بر کمک‌های خارجی دوا بر قدرت بودند، منابع خارجی خود را از دست دادند و در نتیجه با بحران مشروعیت مواجه شدند و از طرف دیگر، قاره آفریقا اهمیت خود را نزد سیاستمداران ایالات متحده از دست داد و به یک نقش حاشیه‌ای تنزل یافت. دریافت کمک‌های اندک هم مشروط بر انجام اصلاحات و تلاش برای برقراری دموکراسی و توسعه شد. این پیش شرط‌ها، کمک‌ها را کاهش داد و زمینه برای نا آرامی و بروز شورش‌های داخلی گسترش یافت، به نحوی که در دهه آخر قرن بیستم تعداد درگیری‌های آفریقای زیر صحرای حدود دو برابر تمام نقاط جهان بوده است (Akinada, 1998: 12).

در این شرایط بود که رژیم آپارتاید قدرت توجیه‌کنندگی خود را از دست داد و دال‌های گفتمان هژمون در باز تولید و باز تعریف گفتمان دچار انسداد شده و دال مرکزی (نژادپرترسفید) به چالش کشیده شد و حیات ساختار معنایی مفصل-بندی شده در خطر نابودی قرار گرفت و نهایتاً با شکست سیاست‌های انتقال‌گرایانه گفتمان آپارتاید برای جذب غیریت‌های طردشده (سیاهان و رنگین‌پوستان)، در سال ۱۹۹۴، آپارتاید در آفریقای جنوبی، سقوط کرد.

در منطقه خاورمیانه مسئله متفاوت است. هنگامی که ریچارد روز کرانس از فروپاشی اقتصاد جهانی به عنوان تهدید اصلی کنسرت نوین قدرت یا ائتلاف مرکزی نام می‌برد، این نکته به ذهن می‌آید که از دست دادن کنترل منابع نفت توسط دولت‌های طرفدار غرب و هرگونه خسارت اجتماعی به جریان صدور نفت به جهان صنعتی، یا به گفته مارتین شاو، «سوپر بلوک» صنعتی شمال (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۲)، باعث این فروپاشی خواهد شد. در واقع علت اصلی مداخلات غرب در خاورمیانه همین سرمایه‌های استراتژیک و اقتصادی بوده است، این جریان مداخله‌جویی در طول دو قرن گذشته (از دوران حمله ناپلئون به مصر ۱۷۹۷) هم-چنان استمرار داشته و گویای این است که خاورمیانه دارای منافع استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل در تضمین وابستگی متقابل طرفین، باعث شده است این رژیم به عنوان نزدیک‌ترین متحد آمریکا، در منطقه خاورمیانه محسوب شود، و آمریکا تضمین‌های امنیتی لازم را برای حفظ برتری نظامی این رژیم در منطقه خاورمیانه به عهده بگیرد. به طوری که تا سال ۲۰۰۳، این رژیم نزدیک به یک سوم بودجه کمک خارجی سالانه آمریکا را دریافت کرده است.

با توجه به این نکته مهم، باید اذعان داشت که حفظ رژیم آپارتاید اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی برای آمریکا و غرب بسیار مهم و حیاتی است. به همین دلیل است که غرب به بانئوستانی شدن فلسطین و به تشکیل یک حکومت مستقل در درون این بانئوستان اصرار می‌ورزد، چرا که وجود اسرائیل در این منطقه، هم‌چون آفریقای جنوبی سابق در آفریقا، به عنوان حافظ منافع آنها محسوب می‌شود. به جرات می‌توان گفت که هیچ منطقه‌ای در جهان از جهت ارزش اقتصادی و استراتژیک خود به اندازه خاورمیانه برای بازیگران بزرگ اهمیت ندارد. پس از جنگ سرد نیز از اهمیت خاورمیانه نه تنها کاسته نشده بلکه بر ارزش استراتژیک و اقتصادی آن افزوده شده است. در واقع می‌توان گفت که خاورمیانه به دلیل برجستگی اقتصادی و استراتژیک خود یکی از عناصر اصلی تعریف‌کننده و یا بنیادهای هستی‌شناسانه (انتولوژیک) طرح نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد شد (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۳).

اجماع کشورهای عمده صنعتی جهان برای حفظ موجودیت اسرائیل و رویارویی با هرگونه حرکت جهت نابودی آن، به خاطر اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک خاورمیانه می‌باشد. از آنجا که ایدئولوژی‌های رادیکال پان‌عرب‌یسم و بنیادگرایی اسلامی می‌تواند علاوه بر مسأله جریان نفت، موجودیت اسرائیل را نیز با چالش مواجه سازد، نظام جهانی و بازیگر اصلی آن، یعنی سوپر بلوک صنعتی شمال، نسبت به هر کشوری که قدرت و مشروعیت خود را بر این اساس استوار سازد حساسیت خاص داشته و با یک اجماع گسترده به رویارویی آن می‌پردازد (Celevalend, 2004: 34-56).

بنابراین فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد بر اهمیت خاورمیانه و آفریقا تأثیراتی اساسی و متمایز از لحاظ ماهوی و از دید قدرت‌های بزرگ داشت (Celevalend, 2004: 34-56). بر همین اساس است که این قدرت‌ها

دربرخورد با مسئله فلسطین و اسرائیل به گونه‌ای رفتار می‌کنند که در وهله اول منافع خودشان تامین شود.

آمریکا و سایر قدرتهای بزرگ با دفاع همه جانبه از اسرائیل، در تلاش است در معادلات منطقه‌ای خاورمیانه منافع خود را تامین کند. به این دلیل است که بعد از جنگ سرد، اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک منطقه آفریقا کم شده و اهمیت اکونومیک آن زیاد گشته و بالعکس بر اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه افزوده شده است. در حقیقت منافع قدرت‌های بزرگ اقتضا کرده که چنین شود و در راستای این خط مشی بر موجودیت اسرائیل و دفاع همه جانبه از آن تاکید کنند.

این اختلاف در میزان اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک خاورمیانه نسبت به آفریقا باعث شده است تا قدرت‌های غربی و آمریکا تلاش و حمایت بی‌دریغی در جهت حفظ اسرائیل از خود نشان دهند، در صورتی که در مورد آفریقای جنوبی سابق، پایان جنگ سرد، به نوعی پایان حمایت‌های تلویحی غرب از فرزند خوانده‌اش (رژیم آپارتاید) محسوب می‌شد.

۳-۲- تفاوت در ماهیت آپارتاید در آفریقای جنوبی و اسرائیل

گفتمان آپارتاید در اسرائیل، با سایر صورت‌بندی‌های نژادپرستی و آپارتاید معمول در اروپا، آفریقا و آسیا متفاوت است. استعمارگران اروپا که تفوق نژادی خود را بر آسیا و آفریقا تحمیل کرده اند، ابراز این تفوق را بر قشرهای پایین‌تر در چهارچوب همزیستی نژادی بر حسب سلسله مراتب ممکن شناخته اند، و با وجود عدم تساوی، به‌طور کلی در یک مستعمره‌نشین یا در یک کشور تحت-الحمایه با یکدیگر زیست می‌کردند و اگر با اعمال قوانین آپارتاید و تفکیک

جداسازی بومیان را تحقیر می‌کردند، اما به‌طور خلاصه معتقد بودند که حضور دائمی بومیان برای خود مستعمره‌نشینان سودمند و ثمربخش است. اما صهیونیست‌ها در روند غیریت‌سازی و طرد دگر ایدئولوژیک خود، با توجه به سابقه انحصارگرایی کامل نژادی‌شان، بومیان را به خارج از مرزهای کشور مستعمره‌نشین فرستادند و حتی بومیان مجاز به بردن لباس، ابزار کار و سایر مایحتاج اولیه زندگی‌شان نبودند و لخت و عریان آنها را از فلسطین اخراج کرده‌اند. علت این تفاوت بین استعمارگران اروپا و صهیونیست‌ها، دل‌بستگی شدید و آگاهانه صهیونیست‌ها به اصول و عقاید نژادپرستی است که جز لاینفک طرز تفکر صهیونیستی است (وزیری کرمانی، ۱۳۵۹: ۲۳۹).

ماهیت آپارتاید در آفریقای جنوبی با رژیم صهیونیستی تفاوت دارد، و این تفاوت در بیان نخست وزیر آفریقای جنوبی در سال ۱۹۵۵، آشکار است: «منظور از سیاست آپارتاید این است که با جدا کردن نژادها در هر زمین بتوانیم از اصطکاک و تصادم بین سفیدپوستان و غیر سفید پوستان جلوگیری کنیم. در عین حال انصاف حکم می‌کند که به غیر سفید پوستان نیز فرصت داده شود که در مناطق خود طبق طبیعت و توانمندی‌های خودشان تحت قیمومت سفیدپوستان پیشرفت کنند» (لاگوما، ۱۳۶۸: ۲۶).

نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی در ذات خود، دارای ماهیت جغرافیایی بوده و تفکیک نژادی در قوانین و مقررات دارای بازتاب سرزمینی بود. قوانین مربوط به مالکیت، اختصاص اراضی ویژه بومیان، تاسیس زادبوم‌های سیاه‌پوستان، اتخاذ استراتژی راه‌جداگانه توسعه نژادهای مختلف، دارای تجلی سرزمینی و مکانی بود. در واقع تقسیم سیاسی فضا در زمان آپارتاید مبتنی بر تاریخ سیاسی و اجتماعی سفیدپوستان بود (حمیدی نیا، ۱۳۸۹: ۴۵۷-۴۵۶). هدف عمده آپارتاید

تقویت جغرافیایی تفکیک‌نژادی بود. علاوه بر این، آپارتاید در پی ترسیم مجدد مرزهای اجتماعی طبقات مسلط به نحوی بود که آفریکانرهای بیشتری را درون این مرزها جای دهد. در حقیقت هدف عمده حزب ملی در اتخاذ سیاست آپارتاید بهره‌مندی آفریکنرها، از نظر امتیازات سیاسی و اقتصادی و حل تضادهای میان آنها بود (حمیدی نیا، ۱۳۸۹: ۳۹۴-۳۹۳).

اما، از دیدگاه صهیونیست‌ها تبعیض نژادی راه منحصر به فرد به دست آوردن رستگاری و بقا و در نتیجه به استقلال رساندن ملت یهود است و این مستلزم دست‌نخوردگی و عدم اختلاط نژاد و انحصار طلبی نژادی است. پس عقیده یهود و صهیونیست‌ها به تبعیض نژادی، ناچار همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام یهودی و غیریهودی را در منطقه‌ای که یهودیان به تصرف درآورده‌اند، نفی می‌کند. طرز تفکر یهودی راجع به تبعیض نژادی آن است که کلیه یهودیان از سرزمین‌هایی که تبعیدگاه آنان به حساب می‌آید عزیزت کنند و نیز اقتضاء می‌کند که کلیه غیریهودیان را از سرزمینی که به یهودیان تخصیص داده می‌شود، یعنی از سرزمین فلسطین برانند. در حقیقت سیاست داخلی و خارجی اسرائیل نوعاً معطوف به یک هدف اصلی و آن هم انهدام سیاسی ملت فلسطین است (وزیری کرمانی، ۱۳۵۹: ۲۳۵).

فرآیند انهدام سیاسی شامل پاک‌سازی قومی، تبعیض نژادی و نژاد پرستی در تمامی یا بخشی از آن قلمروی است که سرزمین اسرائیل نامیده می‌شود. انهدام سیاسی، فرایندی است هدف آن محو موجودیت سیاسی و ملی یک ملت و افکار خود مختاری آنهاست. قتل، کشتار جمعی، تخریب تأسیسات عمومی و زیربناها، از میان برداشتن رهبران و گروه‌های زبده، تصرف زمین‌ها، جداسازی

سیاسی و اجتماعی، آپارتاید و تبعیض نژادی، بازآموزی و پاک‌سازی قومی همه و همه ابزارهای عمده دست‌یابی به این مقصودند (وزیری کرمانی، ۱۳۵۹: ۲۳۸-۲۳۶).

عقیده اصلی آپارتاید آفریقای جنوبی این بود که تا حد امکان استثمار کارگران سیاه را تسهیل می‌کرد، در حالی که نسخه اسرائیلی آن الویت را به انتقال اجباری فلسطینیان به خارج از مرزهای کشور می‌دهد و هدف آن تا حد ممکن ریشه‌کن‌سازی حضور فلسطینیان در مرزهای فلسطین تاریخی است (صبری و خلیفه، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۱۱).

نتیجه‌گیری

در آفریقای جنوبی سابق و سرزمین‌های اشغالی فلسطین، عملکرد مشترک و هم‌زمان حذف و طرد از یک سو و تفاوت و جداسازی از سوی دیگر، سبب گسترش و نفوذ آپارتاید در دل این سرزمین‌ها گردید. آپارتاید در سطوح داخلی این دو جامعه به سختی توانسته تعامل سازنده و مشروع ایجاد کند، اما در سطوح منطقه‌ای و جهانی جایگاه مناسبی را به نفع غرب ایجاد کرده است. حمایت و تعامل غرب و به‌ویژه ایالات متحده در طول جنگ سرد در ابعاد اقتصادی و سیاسی سبب ماندگاری این گفتمان در آفریقای جنوبی تا اوایل دهه ۱۹۹۰ و در سرزمین‌های اشغالی تا کنون شده است. آنچه مسلم است در شکل‌گیری آپارتاید عنصر خارجی نقشی مهم و اساسی را ایفا نموده است. مهاجرین آفریکنر و یهود، مرزهای سیاسی جامعه خود را بر اساس اندیشه‌های نژادپرستانه ترسیم نمودند و با مفصل‌بندی گفتمان آپارتاید حول دال مرکزی نژاد برتر، نژادهای دیگر را غیریت‌سازی کرده و جامعه عینیت‌یافته‌ای مبتنی بر قوانین آپارتایدی و

نژادگرایانه بنیان نهادند. گفتمان آپارتاید در پی ایجاد یک نظام معنایی جدید از طریق پیوند هویت‌های مختلف در یک پروژه مشترک بوده است. براین اساس نظم اجتماعی ایجاد شده از عناصر متفاوت و پراکنده تشکیل شده است. این عناصر متفاوت و پراکنده، متشکل از همان عناصر خارجی و نیروهای مهاجری محسوب می‌گردند که در آفریقای جنوبی و فلسطین سکنی گزیدند. از دیگر سو در شکل‌گیری آپارتاید چه از نوع آفریکنر و چه اسرائیلی، ایدئولوژی مذهبی مسیحیت پروتستان کلیسای اصلاح شده هلند و دین یهود، نقش اساسی را در مطرح شدن فضاهای گفتمانی، در عرصه منظومه فکری آفریقای جنوبی و اسرائیل توسط روشنفکران اندام‌وار ایفا نموده است.

گفتمان آپارتاید هم در آفریقای جنوبی و هم در سرزمین‌های اشغالی دارای خوی تهاجمی و توسعه طلبانه بوده است. خشونت جز لاینفک آپارتاید محسوب می‌شود و بر این اساس با رویکردی تهاجمی هم در محیط داخلی، هم در محیط خارجی عمل می‌کند و این مهم‌ترین عاملی است که باعث محدودیت آپارتاید هم در حوزه داخلی و هم در حوزه خارجی می‌شود. هنگامی که گفتمان هژمون، برای بقا و حفظ خود گفتمان‌های رقیب را با خشونت سرکوب می‌کند، گفتمان‌های رقیب به صورت رادیکال‌تر عمل می‌کنند و آنها هم به استفاده از کارکردهای غیرزبانی روی می‌آورند و در این اثنا، حوادث و وقایع سیاسی‌ای شکل می‌گیرد که عملکرد مرزبندی‌های سیاسی را تهدید می‌کند. با تحرک سیاسی نخبگان و روشنفکران خارج از قدرت، مدیران اندام‌وار نیز به حرکت درمی‌آیند، زیرا پیدایش فضاهای گفتمانی جانشین و رقیب، بی‌درنگ در سطح استراتژی‌های قدرت حاکم، خود را نشان می‌دهد و مدیران را متقاعد می‌کند که برای بقای خود

مرزهای جدیدی را بازتعریف و بازتولید کنند و عناصر شناور را در حوزه مشروعیت و هژمونی خود جایابی می‌کنند، اتفاقی که در نظام آفریقای جنوبی سابق افتاد اما در مرحله انتقال‌گرایی آپارتاید با شکست و نهایتاً سقوط مواجه شد.

در شرایط موجود جامعه اسرائیل، اگر چه صهیونیسم در درون اسرائیل اندیشه و گفتمان مسلط محسوب می‌شود، اما اندیشه‌های پست صهیونیستی نیز به دلیل انطباقشان با شرایط جدید و فرایندهای سیاسی و اجتماعی نوظهور در اسرائیل، گسترش یافته و با استدلال‌ها و شواهد محکم و مستند، ادعاهای صهیونیست‌ها را به چالش طلبیده‌اند. با توجه به تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی بر اندیشه‌های پست صهیونیستی و صهیونیسم و با توجه به جایگاه این دو جریان فکری در اسرائیل، جامعه اسرائیل طی سال‌های آینده در کنار درگیری‌ها و مناقشاتی که با آن روبروست، صحنه رویارویی و چالش بین صهیونیست‌ها و پست صهیونیست‌ها خواهد بود. به نظر می‌رسد در بلند مدت با آشکار شدن ضعف صهیونیسم در انطباق با فرایندهای سیاسی و اجتماعی جدید، اندیشه‌های پست صهیونیستی جامعه اسرائیل را عمیقاً تحت تأثیر قرار خواهند داد و شکافی عظیم در جامعه اسرائیل ایجاد و اسطوره‌های بنیادین صهیونیستی را بی اعتبار خواهند ساخت.

منابع

- احمدی، حمید. (۱۳۸۸)، «خاورمیانه و نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد»
فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۳.
افتخاری، اصغر. (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی اسرائیل، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاور میانه.

بخشایش اردستانی. (۱۳۸۸)، احمد. «تحلیل گفتمان در بازانديشی اجتماعی»،
فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم و سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۱.
پورسعيد، فرزاد. (۱۳۸۳)، «فرآیند مشروعیت یابی در نظام جمهوری اسلامی».
فصل نامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره چهارم.
جرجیس، صبری و احمد خلیفه. (۱۳۸۲)، ساختارهای صهیونیستی، ترجمه قیس
زعفرانی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
حمیدی نیا، حسین. (۱۳۸۹)، جغرافیای آفریقای جنوبی «تاریخ و فرهنگ - اقتصاد
و سیاست، تهران، انتشارات فؤاد.
رنزبرگ، پاتریک ون. (۱۳۶۸)، سرزمین محکوم، ترجمه: مسعود انصاری، تهران.
شیردل، پروین. (۱۳۸۷)، جایگاه دین یهود در نظام سیاسی اسرائیل، تهران، مؤسسه
اندیشه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
قاسمی، حاکم. (۱۳۸۰)، بحران امنیتی دائمی اسرائیل و پیامدهای آن، رساله
دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
کوئیگی، جان. (۱۳۷۲)، فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت، ترجمه سهیلا
ناصری، دفتر مطالعات سیاسی بین‌الملل، انتشارات وزارت امور خارجه.
لاگوما، الکس. آپارتهیید. (۱۳۶۰)، ترجمه کریم امامی، اول، تهران: انتشارات
خوارزمی.
مارتین، ج. مایکل. (۱۳۸۶)، تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی، ترجمه مهدی
حقیقت خواه، تهران: انتشارات ققنوس.

Aharoni, Yair, "The Changing Political Economy of Israel",
AAPSS. January 1998.

Dube, Kolekauni, M. "South Africa foreign Policy in Africa", Africa
Institute of south Africa (AISA) Occasional paper, 2003.

- Foucault, M. Politics and the Study of Discourse, in Burchell, C, Gordon and P. Miller eds. *The Foucault Effect*, London.1990.
- Forgaces, D.A Gramsci reader. London: Lawrence and Wishart.1999.
- Gramsci, A(1971), *Selection from the Prison Notebooks*, trans, and eds. Q. Hoares G smith London: Lawrence and Wishart.
- Hinnebusch, Raymond,(2003) *The International Politics of the Middle East*, Manchester: Manchester University Press.
- Izzeddin, Nejla, Hocking, William Ernest.(2006). *The Arab World: Past, Present and Future*, Contributor William Ernest Hocking, Whitefish, MT: Kessinger publishing.
- Jorgensen. M and Philip.L(2002).*Discourse and Analysis and Theory and Method*. London: Sage publications.
- Hiro,Dilip.(1982). *Inside the Middle East*, New York: McGraw-Hill.
- Howarth , D.(2000). Norval , A. Stavrakakis, G,*Discourse theory and Political Analysis* , Manchester University press.
- Laclau, E ,Mouffe,c (1985). *Hegemony and socialist strategy: Towards a Radical Democratic Politics*.London : Verso.
- Laclau, E (1990). *New Reflections on the Revolution of our Time* , London, Verso,
- Laclau,E.(1996).*Emoncipation(s)*.verso.
- Laclau,E(1975). *Hegemony and Ideology in Gramsci and Marxist Theory*,London,vero.
- Muffe,C. (1979). *Hegemony and Ideology in Gramsci and Marxist Theory*.By Chantal Muffe, Routledge.
- Norval, A. (1998).*Deconstructing Apartheid*, verso
- Orlinsky,Harry (1971) *Ancient Israel*, London, Cornell University.
- Smith , Anna Maie, (1998). *Laclau and Mouffe the Radical Democratic Imaginary*, Reutledge.
- Sachar, Howard Morley.(1996). *A History of Israel: From the Rise of Zionism to Our time*.New York: Knopf Publishing Group.
- Singer, Daivid, Grossman,Lawrence.(2003). *American Jewish Year Book 2003*, New York ,N.Y: United Jewish Community.
- Westad, Oddarne.*The Global War*, Combridge, University Press, (2005).